اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين.

عرض شد راجع به تقطيع اجمالاً آنی که الآن هست اجمالش را الآن عرض می­کنيم تا باز يک مقدار روشن­تر بشود مطلب، معلوم شد آنچه که اهل سنت درباره تقطيع بوده خواب هم ديدند پيغمبر را راجع به تبويب بوده اصل تقطيع حديث واحدی بوده بعد از تبويب به اصطلاح تقطيع کردند، ما ديشب عرض کرديم در بحث­های گذشته عرض شد ديشب نبود، عرض شد به اين­که در بين اصحاب ما حالا غير از تبويب مسأله ديگری حجيت هم مطرح بود يعنی فرض کن يک حديثی که سه قسمت داشت اولش حجت بود آخرش نبود، قطعاً ديگر طبيعتاً تقطيع کردند و مسأله حجيت ممکن بود يا خود خبر دارای شواهد نباشد يا معارض داشته باشد به خاطر معارض اين قسمت خبر را قبول نمی­کردند مثلاً مرحوم کلينی همين روايت معروفی را که الآن يک کم ديگر هم امشب صحبت می­کنيم مال محمد ابن مسلم و زراره سؤال دوم قالا قلنا له که اگر نماز را تمام خواند، کلينی نياورده چرا نياورده؟ چون معارض است با آن روايتی که عيسی ابن قاسم صفوان در کتاب خودش آورده، در آن کتاب صفوان وارد شده، البته کتاب صفوان به نظر من می­آيد حالا من دقيقاً نمی­توانم بگويم رتبه­اش بعد از حريز است حريز معاصر امام صادق است شايد حريز به عنوان، ننوشتند جزء مصنفات شايد کتاب حريز به عنوان اصول بوده که شيخ نوشته و کتاب صفوان طبقه بعد است، يعنی جمع و جورتر است، ان صحت تعبير آن مستقيم از امام است اين طبقه بعد مجموعه صفوان در کتابش آن قول و روايت را آورده که اگر در وقت باشد يعيد اگر خارج وقت باشد لايعيد کلينی هم به همين عمل کرده، شيخ از عبارتی هم که از فقه الرضا خوانديم سعی کرده بود بين اين دوتا به يک نحوی جمع بکند ليکن بعدها شيخ طوسی به يک نحو ديگری باز بين اين دوتا جمع کرد و اين جمع شيخ طوسی در فرهنگ فقهی شيعه بيشتر وارد شد تلقی به قبول از اين جمع، آن وقت معلوم شد که نه ريشه­هايش مختلف بود چون عرض کرديم جمع بايد دارای شواهدی در خود متن روايت باشد اين بيشتر به اصطلاح ما جمع تبرعی است حالا آن بحث فقهی­اش جای خودش جمعش جای خودش آن وقت معلوم شد که يک قسمت دوم روايت حريز را که نياوردند، به خاطر معارضه با روايتی که در کتاب صفوان بوده که تصادفاً من تا مثلاً پارسال بود، پيار سال بود خيلی توجه به کتاب صفوان نداشتم بعد که عبارت نجاشی را ديدم معلوم شد خيلی کتاب حالا صفوان ابن يحيي را بياور بابا،

س: اين هم برداشت شماست در واقع که آقای کلينی مرحوم کلينی که

ج: چون آورده روايت صفوان

س: نه اين­که

ج: شيخ طوسی نياورده،

س: بخش بعدش را نياورده

ج: ظاهرش اين طور است

س: ظاهرش

ج: قسمت اولش چون معارض است با اين که آيه در صلات خوف است قسمت دومش به خاطر معارض با روايت صفوان است، بعد من تنبه کردم اخيراً چون ما از سابق هم در بحث­های فهرستی کار می­کرديم اما انصافاً يکی دو سال اخير است يک مناسبتی پيش آمد رو کتاب صفوان تأمل کردم ديدم واقعاً يک کتاب بسيار مهمی است يک شخصيت بزرگی است و يک کتاب بسيار مهمی است يعنی ما اين قدر توجه روش نداشتيم بايد روی حالا مثلاً رو کتاب حديث تا حالا خيلی بحث کرده بوديم اما رو کتاب صفوان کم­تر کلينی آن بخش را برداشت و آن بخش را آخر آن را کلينی آورده آخر آخر حديث را چون درست بوده آورده معارض نداشته لذا اين فعلاً تا اينجا حساب دست­تان باشد که تقطيع دو عنوان دارد يکی مسأله به اصطلاح تبويب بوده يکی مسأله حجيت بوده بحث تبويب تنها نبوده در ميان اهل سنت تبويب بوده البته اهل سنت هم گاهی يک حديث را کامل ساقط می­کردند شايد آنها هم روی بعضی چون مثلاً معارض داشت از حجيت می­افتاد شايد آنها اما اينی که در کتاب­شان نوشتند بيشتر روی تبويب تأکيد کردند در بين اصحاب ما معلوم می­شود مسأله تبويب تنها نبوده مسأله به اصطلاح تقطيع به خاطر حجيت بوده که همين روايت به اصطلاح جناب مستطاب به اصطلاح حريز را الآن عن زراره و محمد ابن مسلم، علی ای من اخيراً ملتفت شدم اخيراً دو سه سال است يکی دو سال است، اين کتاب صفوان را هم بايد خيلی رويش کار کرد انصافاً بسيار کتاب با ارزش و پر محتواست و خيلی يکی از، ما بيشتر تأکيد ما روی کتب حسين ابن سعيد و کتاب مثلاً حسن ابن محبوب بود اما يکی عبدالله ابن مسکان خيلی کتابش ارزش دارد من اخيراً پی بردم و يکی هم کتاب صفوان هردو از مجموعه­ای کتاب صفوان بله؟

س: ترجمه صفوان در نجاشی شماره 524 صفحه 197 ترجمه­اش را که نخوانم بروم بخش کتابش ديگر چون طولانی­تر است

ج: بله خوب خيلی جليل­قدر است

س: و کان من الورع و العباده علی ما لم يکون عليه احد من طبقته رحمه الله و صنف ثلاثين کتاباً،

ج: ببينيد صنّف من الآن به شما گفتم،

17: 5

خوب شد گفتم بخواند گفتم احتمال می­دادم کتاب حريز، همين گفتم اول بحث از اصول بوده، کتاب اين مصنفات فقط دنبال اين بودم يادم رفته بود که نجاشی نوشته، معلوم می­شود کتاب صفوان مثل کتاب حسين ابن سعيد بوده، اين صنف که نجاشی می­گويد، خيلی خود من هم تعجب می­کنم، مثلی که الهام شد برای من قبل از اين ياد نبود عبارت عرض کردم اول که احتمالاً، طبقه­اش بعد از آن است اما خيال نمی­کردم آن اصول باشد اين مصنفات باشد از اين عبارت نجاشی در می­آيد که اين را جزء مصنفات گرفته،

س: اصول بود نمی­گفت صنّف

ج: نه ديگر

س: اين مورد مورد اول است تبويب شده

ج: نه ديگر نمی­گفت اصلاً مرحوم نجاشی متعرض مصنفات است اصول را ندارد بخوانيد و صنّف

س: و صنّف ثلاثين کتاباً کما ذکر اصحابنا يعرف منها الآن

ج: ليکن از اين عبارت يک جای ديگر هم دارد يک چند جای ديگر هم دارد معلوم می­شود کتاب­هايش هم مهجور شده،

س: خودش هم پشت سرش می­گويد

ج: يعرف منها الآن، بعداً هم می­گويد گما ذکره اصحابنا يعنی من در فهارس نديدم اسم آنها را اصحاب نوشتند اما نيست اما آنی که الآن شناخته شده است اينهاست، دقت کرديد بخوانيد

س: کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الصوم، کتاب

ج: اين کتاب الصلاة صفوان است که نجاشی رويش حساب کرده، حالا بعد اگر شماره­اش بگوييم چندتايش را ما

س: کتاب الزکاة، کتاب النکاح، کتاب الطلاق، کتاب الفرائض، کتاب الوصيه، کتاب الشراء و البيع، کتاب العتق و التدبير، کتابه البشارات نوارد

ج: اين نوارد را به عنوان به اصطلاح اسم غير منصرف بود، الف و لام ندارد يعنی بشارات نوادر است، متفرقات است کتاب بشاراتش متفرقات است، اين نوادر احتمال هم دارد مثلاً شواذ است، روايت شاذ را آورده احتمال دارد نوادر متفرقات متفرقات را جمع کرده علی ای حال از اين، حالا نجاشی در اين­جا به کتاب حريز، مرحوم کلينی به کتاب حريز مراجعه نکرده به کتاب صفوان مراجعه کرده و اين نسخه صفوان هم، عيسی ابن قاسم هم توصيف شده جزء اجلاست، به هر حال نسخه­اش هم نسخه­ای خوبی است نسخه­ای که الآن مرحوم کلينی به آن اعتماد کرده محمد ابن حسين درش هست و غرضم اين­که اين خلاصه بحث روشن بشود پس معلوم شد گاه گاهی تقطيع نکته­اش عبارت از اين است خوب دقت بکنيد پس بنابراين و اين نکته­ای نشان می­دهد که حالا آيا در مرحوم کلينی در فهم ايشان در آن يعنی مرحوم حالا صدوق کتاب حريز که در اختيارش بوده ظاهراً از يک نسخه از کتاب حريز نقل کرده، روی دارد اين است معنايش و احتمال قوی دارد که مشايخ قم قبول نداشتند ديديد مرحوم کلينی هم قبل از ايشان قبول نداشت، نه اولش نه دومش خيلی خوب ما يک بحث ديگر هم باز داريم حالا اين بحث را الآن اشاره می­کنم بعد توضيح می­دهم ما اگر بخواهيم بازسازی مصادر اوليه بکنيم يک مطلب خيلی مهم اين است که شکل آن کتاب چه طوری است و اين الآن ما کم داريم اين حديث يک امتيازی دارد نقل شيخ صدوق، احتمالاً کتاب حريز شکلش اصلاً اين جوری بوده اصلاً شکل کتاب اين جوری بوده، چون الآن ما، من چون وقتی گفته بودم يکی از آقايون عرب کتاب الصلاة روايت حريز

45: 8

جمع کرده بعد هم چاپ کرده البته اسمی هم از ما نبرده فقط نوشته بعض الاخوه بعض الاخوه شاگرد ماست، تعبير و خوب دقيق هم نيست بلا اشکال، ليکن اين عبارت يعنی چندتا نکته­های فنی درش هست يعنی پيدا کردن اين­که کتاب اصلی حريز که مرحوم شيخ صدوق الآن از او نقل کرده آيا به اين صورت بوده يعنی کتاب حريز اصلاً اساساً شکل کتاب به اين صورت بوده قالا قلنا لابی جعفر، اصلاً حريز اين طور نوشته عن محمد ابن مسلم و زراره قالا قلنا لابی جعفر ما تقول فی الصلاة فی السفر کيف هی؟ و کم هی؟ بعد فرمود آن طور، بعد فرمود ان الصفا و المروه علی ترون ان الطواف لان الله عز و جل ذکره فی کتابه و صنعه نبيه و کذلک التقصير فی السفر شئ صنعه النبی و ذکره الله تعالی فی کتابه، اين تا اين­جا ظاهراً يک تکه بوده در کتاب حريز بعد دارد قالا قلنا له آيا اين دنباله همان سؤال است، يا يک سؤال ديگری بوده مرحوم حريز پشت سر آن آورده يعنی جمع بين حديثين کرده اين فايده اين نکته اين است اگر ما بنا شد مثلاً کتاب حريز را بازسازی بکنيم برای اين شماره مستقل بزنيم يا نه؟ آن اولی يک سؤال اين بعدی دقت کرديد آن وقت در اين­جا سؤال قلنا له من صلّی فی السفر اربعاً اين تمام می­شود بعد فلا و ان لم يعلمها و لم يعلمها فلا اعاده عليه، باز اين تعبير را دارد و الصلاة فی السفر کلها و الصلاة کلها فی السفر الفريضه رکعتان، کل صلاة الا المغرب آيا اين، ايشان الآن دنبال اگر ما باشيم برای اين شماره ديگر می­زنيم سه مثلاً

0: 11

چون سؤال از تمام بود تمام شد معيار اين­که اين دنبال آن نيست اين مطلب ديگری است که صلات دو رکعت است الا المغرب فانها ثلاث ليس فيها تقصير ترکها رسول­الله فی السفر و الحضر ثلاث رکعات يعنی اگر کتاب حريز را بازسازی کنيم اين را يک شماره ديگر برايش می­زنيم اين يک، دو احتمال داده می­شود مثلاً در حاشيه يحتمل که اين اصلاً مدرج باشد چون ربطی به سؤال قبل ندارد اصلاً اين کلام خود حريز باشد، چون سؤال کرد اگر نماز چهار رکعت خواند خب خيلی خوب چهار رکعت خواند، ان کان يعلم لا يعلم حالا فرض کنيد قرئت عليه اين اصلاً ربطی ندارد و الصلاة کلها فی السفر به اصطلاح الفريضه رکعتان اصلاً بگوييم اين کلام حريز است بعد بله و قد سافر رسول الله الی ذی خشوع و هی مسيرة يوم من المدينه، يکون اليها بريدان اربعه و عشرون ميلاً فقصر و افطر فصارت سنة اين فصارت سنة اگر ما باشيم اين معنايش اين است که مسأله آن به اصطلاح دو رکعت سفر هم سنت است فصارت سنة، در صورتی که در آنجا گفت الصلاة کلها فی السفر الفريضه رکعتان اين با سنةً هم نمی­سازد اين هم يک مطلب.

س:

32: 12

معلوم می­شود مدرج است

ج: احتمال مدرج درش هست بعد دارد و قد سمّی رسول­الله قوماً صاموا حين افطر العصات سمی آيا اين، اصلاً اينها کلمات امام صادق است که ايشان يعنی ببين چندتا شد

س:

54: 12

آورده اين­جا جمع کرده

ج: و قد سمّی، احتمال يعنی اگر شماره گذاری بکنيم برای اين يک شماره ديگر می­گذاريم و قد سمّی رسول الله

س: حالا يک موقعی هم راجع به اين حاج آقا که اصلاً ما مجاز هستيم شماره گذاری کنيم در کتاب مثلاً حريز به طور مثال چيزی را

س: شماره که

ج: نه ببينيد نکته چه است؟ نکته چه است؟ نه نکته اولاً نکته اين است ببينيد وقتی می­گويد از همان قرن چهارم سوم اينها شروع کردند وقتی حديث تمام بشود دائره بزنند يعنی اهتمام داشتند حديث کاملاً مشخص بشود آن وقت زمان ما شرائط عوض شده شماره گذاری هم می­کنند آن وقت شماره گذاری هم نبود، يعنی ما اصولاً ما اصولاً بر اثر گذشت زمان بايد اين نکته را مراعات بکنيم الآن امکانات ما بيشتر است

س: نه عرضم اين است که يک موقع است ما نقل می­کنيم خودمان در کتابمان آری ولی وقت کتاب آن است

ج: همان کتاب را داريم بازسازی می­کنيم اين را برايش يک شماره الآن من خواندم شما دقت کرديد متن حالا از طرف ديگر

س: فحش داده ديديد که، لعنت می­کند می­گويد حتی اين ديديد چه جوری

ج: بله فهرست

8: 14

حالا از طرف ديگر اينی که الآن خواندم و قد سمی رسول­الله آيا اين کلام خود حريز يا تتمه قال زراره بله بعد مرحوم کلينی از اين حديث گفته عن علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد اين همان نسخه معروف حريز در قم است در کلينی اين طور آمده عن حريز عن زراره عن ابی جعفر، آن حديث زراره و محمد ابن مسلم بود اينجا کلينی زراره را تنها آورده ليکن آن شبهه مدرج هم اين­جا لا اقل چون دارد عن ابی جعفر آن وقت اين طور دارد سمّی رسول­الله قوماً صاموا حين افطر و قصر عصاتاً و قال هم عصات الی يوم القيامه، معلوم شد چند قطعه شد

س: عبارت کلينی بود؟

ج: کلينی بود آن آخرين بخش روايت را کلينی آورده ليکن بخش­های قبلی را مرحوم صدوق که آورده از زراره محمد ابن اسم ديگر نبرده اين چطور در سابق تفکيک می­کردند با دائره، من نمی­دانم روشن شد ما می­خواهيم يک تفکيکی بکنيم الآن در اين قسمت که اگر بازسازی بشود اين يک حديث ديگری بود اصلاً در کتاب حريز پهلوی هم قرار گرفته آن وقت حالا اگر بخواهيم الآن اين کار را انجام بدهيم، ببينيد اولاً حالا يک طرحی برای ما، برای اين­که اين طرح را چه کار بکنيم؟ من معتقدم مثل اين حديث را اولاً اين کتاب جامع الاحاديثی که من دارم نمی­دانم بعد عوض شده يا نه؟ شماره سراسری ندارد، ترقيم عام ندارد، می­دانيد اين کار را در وسائل مرحوم آقای مصطفوی انجام داد، وقتی که آقای ربانی چاپ کرد جلد شانزدهم بود، پانزدهم بود، هفتم و هشتم بود؟ بله ايشان يک ترقيم عام قرار داد که آن مفتاح الوسائل به آن ترقيم عام برگردد اين الآن جامع الاحاديث شماره گذاری عام ندارد، شماره گذاری عام فايده اساسی­اش اين است که شما می­توانيد عدد احاديثی که در فقه يا صلات است احصا بکند، آن درست کرد برای اين­که مفتاح الوسائل فهرستش را درست بکند ترقيم عام، و آن ترقيم عامش نمی­دانم جلد چندم بود تا آخر کتاب، در اين نسخه چاپ وسائل آن را از اول آورد از اول وسائل ترقيم عام شماره گذاری عمومی تا آخر کتاب ما اگر بنا بشود اين کار را بکنيم يک شماره گذاری عام که حاشيه کتاب، يک شماره گذاری برای خود حديث در باب، الآن اين­جا شماره يک گذاشته برايش دقت کرديد ببينيد الآن اين­جا مرحوم اين حالا آقای بروجردی صلات ظاهراً زمان ايشان شايد تنظيم شده يک شماره دو داده از تهذيب و کافی اين ذيل همين حديث است آن وقت در ترقيم عام هم وارد شده، دوتا نوشتند اگر ما بنا بشود که بگوييم الآن زمان پيشرفت کرده کاملاً احاديث را جدا بکنيم تکرار را مشخص بکنيم، مکررات را مشخص بکنيم، آن ترقيم عام را با ترقيم خاص قاطی نکنيم اين در حقيقت تکرار است دقت شد از آن طرف از آن طرف اين در باب اول به اصطلاح کتاب جامع الاحاديث البته در وسائل هم همين کار را کرده نمی­خواهم بگويم وسائل حالا،

س: چون در هر کتابی را يک ترقيم عام کردند در جامع الاحاديث

ج: ترقيم عام در اولش دارد

س: اصلاً برای هر کتاب

ج: چرا دارد يک ترقيم عام اما برای کتاب است مثلی که،

س: بله برای هر کتاب است

ج: هزار و پانصد و هفتاد،

س: اين برای همان کتاب الصلاة است

ج: اين خوب نيست کار خوب همان است که ترقيم عام برای کل کتاب باشد حالا دقت کنيد، الآن تا اين­جا آن ذيلش را که مرحوم کلينی آورده يک شماره ديگر دادند اين با ترقيم عام اصلاً نمی­سازد يعنی ربطی به ترقيم عام، يعنی اين در حقيقت تکرار همان است نه اين­که يک شماره جديدی باشد مثلاً خيال الآن ايشان در ترقيم عام هم برای اين، مثلاً در آن يکی نوشته يازده هزار و چهار صد و شصت و هفت بر آن يکی، به نظرم شايد ترقيم کل کتاب باشد اين يکی نوشته يازده هزار و چهار صد و شصت و هشت اضافه کرده، در ترقيم عام هم اضافه کرده دقت کرديد، در صورتی که اين تکرار همان است

س: اين شرح حال کتاب را نگاه کنيد معلوم می­شود که اين مال خود

ج: حالا از يک طرف ديگر ببينيد يک ترقيم عام ديگر يازده هزار و ششصد و شصت و هشت آقای بروجردی زدند، شماره سه باب بيست تهذيب محمد ابن علی ابن محبوب عن احمد ابن محمد ابن نجران، ابن ابی نجران عن حماد ابن عيسی عن حريز عن زراره و محمد ابن مسلم قالا قلنا لابی جعفر اين تکرار همين وسط

8: 19

اين است، ليکن طريق شيخ طوسی برای اين باز يک شماره زدند و ان لم يکن قرئت عليه و لم يعلمها به اصطلاح فلا اعاده عليه باز از تفسير عياشی هم آوردند يک شماره هم برای آن زدند من بحثم اين است الآن که شرائط زمان عوض شده امکانات ما بهتر شده آنها از هزار سال قبل اين کار را شروع کردند الآن ما بياييم دقيق­تر اين کار را بکنيم، رسمی­تر مثلاً يک ترقيم عام بگذاريم يک ترقيم باب خودش بگذاريم خود اين بابی که هست آن وقت عبارت فقيه را که آورده، اين را يک شماره ريز هم برای قسمت­هايش بگذاريم مثلاً آن سؤال من اين علمت، آن شماره يک در خود باب بگذاريم که اگر کتاب حريز بازسازی شد اين يک شماره، بعد دارد قلنا لابی جعفر شما آمديد قلنا لابی جعفر را يک حديث مستقل گرفتيد احتمال دارد واقعاً هم حديث مستقل باشد اين را در خود باب دو بگذاريم دوی کوچک، الصلاة کلها فی السفر فريضه رکعتان اين را هم شماره سه بگذاريم و قد سافر رسول الله الی ذی خشوب اين را شماره چهار بگذاريم و قد سمی رسول الله قوماً عصات اين را شماره پنج بگذاريم آن وقت معلوم می­شود از اين پنج شماره چه مقدارش را کلينی آورده، چه مقدارش را مرحوم شيخ طوسی آورده، آن وقت اين شماره غير از ترقيم عام است اين شماره­ای است که به خود حريز بر می­گردد البته اين حديث طولانی است سؤال و جواب دارد ما الآن به پنج قسمتش تقسيم کرديم حتی می­شود گفت بعض قسمت­هايش به صورت مدرج است اما اين طور نيست که ما در همه جا اين کار را بکنيم مثلاً حديث عمرو ابن حنظله که آن را هم يک مقداری هم توضيحات بهش بدهيم حديث عمرو ابن حنظله واضح است، ولو شايد از اين هم طولانی­تر باشد اما واضح است يک روايت است، به امام سؤال می­کند می­گويد برگردند به فقهاء، فقهاء می­گويد اگر مختلف شدند می­گويد آنی که اعلم و اعدل و نمی­دانم فلان است بعد می­گويد اگر مختلف شدند، می­گويد روايتش را نگاه کنيد ببين ديگر آنجا شماره گذاری نکند آنجا کلاً يک شماره هست اما اين پنج­تا مطلب است کلينی يکش را آورده شيخ طوسی دوتايش را آورده شماره دو و شماره پنج را آورده عياشی شماره يک و شماره سه را آورده آن وقت اين تقطيع را اسمش را بگذاريم تقطيع به مقدار حجيت،

س: سندهايشان هم واحد است

ج: سندش هم واحد است آن وقت کتاب حريز را کانما ما شماره گذاری کرديم اين خلط شماره اين خودش خيلی مصيبت درست کرده يعنی يک کار آسانی نيست الآن يک حديثی است، يک وقت ديگر هم به نظر من در اين بحث­ها خوانديم يک حديثی هست در نوادر الحکمه آقايون معاصر هم احتمال دادند دوتا حديث باشد گير کردند می­خواهيد بياوريد، ثمن العذرة سحت را بياوريد، ببينيد مرحوم شيخ، ما يک روايت داشتيم که بيع عذره جايز است يک روايت هم داشتيم ثمن العذرة سحت، مرحوم شيخ طوسی روی قاعده خودش که می­خواسته جمع بکند بياوريد شما آن حديث را، خودش می­خواسته جمع بکند ديده در کتاب نوادر الحکمه اين طور است عن فلان عن فلان قال سئلته، قال ثمن العذرة سحت، و قال لابأس ببيع العذره شيخ طوسی خوشحال شده گفته خب اين يک روايت واحده است، اين هردو را آورده پس بايد حمل بر کراهت بکنيم اين شاهد جمع، ما عرض کرديم بابا اين در کتاب نوادر الحکمه دوتا حديث بوده، اين اگر جدا کرده بودند همان وقت اين مشکلات پيش نمی­آمد، اين در کتاب نوادر الحکمه اول، سئلته قال ثمن العذره سحت، و قال اين بايد يک شماره ديگر می­زدند اگر اين را شماره ديگر می­زدند اين اشتباهاتی، از زمان شيخ طوسی تا حالا محل کلام شده، اخيراً ديديم عده­ای از علمای ما حتی مثل آقای خويي، آقای خمينی، که اين احتمالاً دوتا روايت باشد چرا قال را تکرار کرد، چرا گفت و لابأس، بايد می­گفت لابأس ببيعها چرا ضمير نياورد،

س: اگر دوتا باشد هم همان بازهم بحثی

ج: دوتا حديث معارض است

س: حالا نتيجه چه فرقی می­کند

ج: حالا آن بحث معارض چون ايشان اصلاً يک بابی هم در تعارض دارد در نوارد بله آقا؟

س: ثمن العذرة من السحت

س: اين کلمه سحت هم با کراهت نمی­سازد سحت با اين شدت و عدت با کراهت نمی­سازد

ج: معارض اند غير از اين هم داريم حديث دوتا حديث جداگانه با سند داريم بالاخره در بحث بيع عذره معارض هستند حالا بگوييم اين شاهدش اين است می­گويد بيع العذره مرادش عذره حيوان است آن عذره انسان نيست شواهد خارجی حالا اين امکان دارد اما اين حديث واحد نيست که اين حديث واحد را شاهد قرار بدهيم، الآن برای شما روشن شد اين حديثی را که در کتاب صدوق آمده، اگر کتاب حريز را می­خواستيم شماره گذاری کنيم، چون بعضی­هايش احتمالاً مدرج باشد،

س: چهار، پنج­تا

ج: شماره پنجش مثلاً مرحوم کلينی هم آورده از کتاب حريز ليکن تصريح دارد عن ابی جعفر

س: شاهدش اين است که در يک روايت نمی­شود بگويد لابأس و حالا می­گويد سحت

ج: بلا اشکال

س: ببينيد در دوتا روايت هم باشد همان جور

ج: معارض است خب

س: نه حاج آقا آن اظهر است اين مقدم می­شود

ج: نه آن بحث ديگری است نه، ايشان می­خواهد بگويد حمل بر کراهت بکنيم يا عذره انسان؟ می­گويد نمی­شود در روايت واحده هر، روايت واحده نيست که اين بحث را مطرح بکنند، ما داريم معارض دارد يعنی، يکش مال محمد ابن مضارب است يکش هم مرسل است به نظرم اينها داريم جداگانه داريم،

س: اگر ظهور و اظهر باشد ديگر تعارضش

ج: آن بحث ديگری است تا، حديث واحد نيست من می­خواهم بگويم حديث اين، دقت کرديد اگر آن قاعده را در کتب ما مراعات می­کردند دائره می­زدند حديث واحد نيست الآن ما يک مشکلی که الآن داريم اين حديث حديث واحد نيست، خب حالا اين بحث، پس بنابراين طرح ما اين است يک شماره عام باشد، حالا اگر خواستند فهرست بنويسند اگر خواستند مثل مفتاح الوسائل شماره عام دوتا بگذارند يک شماره عام به حسب عددی که الآن موجود است، يک شماره عام به حسب تکرار و مکررات و اينها جدا کردن، اصلاً جدايش بکنند در آن شماره عام، مثلاً اين را يک شماره­اش را بزند حديث صدوق را در کتاب عياشی صدرش آمده، در اينجا شماره عام مثلاً شطرش شماره فلان، صدر فلان، کلام شيخ طوسی وسطش قلنا رجلاً اين را ديگر شماره بهش نزنند، بنويسند شطر حديث عام يعنی برای حديث زراره يک شماره عام بزنند روشن شد، ما می­خواهيم هی بگوييم کارهای فنی، روشن شد حالا جناب آقای مختاری اين برای همين ويراست چون عرض کردم خوب دقت بکنيد اصولاً بنای علمای بر اين است يک چيزی که در يک زمان آمد يا در يک آيه آمد اين را تعميم می­دهد، و ان کان من قوم بينکم و بينهم ميثاق، ميثاق يعنی معاهده يعنی کنوانسيون اين اصل ميثاق­های بين کشورها را قبول کرده آيه مبارکه حالا ميثاق در زمان ما توسعه پيدا کرده خوب دقت کرديد ميثاق­های بين المللی هم بهش اضافه شد در آيه مبارکه ميثاق بين المللی نيست اين ملتفت شدي چه شد؟

س: بله بله

ج: اين راهی بوده که فقهای اسلام انجام دادند يعنی اصولاً معلوم می­شود اصل ميثاق و کنوانسيون و تعهد و معاهده اين مشروع است، احسنتم شکل معاهده و معاهده­های منطقه­ای داريم، معاهده­های قاره­ای داريم، معاهدات مثلاً دول اسلامی داريم معاهدات مثلاً با کل بين المللی داريم اصل اين مطلب و ان کان من قوم با اين­که مورد خاصی است، من قوم بينکم و بينهم ميثاق، اصل ميثاق و لذا هم به اين می­گويند کافر معاهد، معاهد آن کسی است که بين دوتا دولت است ذمه مال کسی است که در دنيای اسلام است، مثلاً فرض کنيم ايران فرض کنيم با کشور فرانسه قانون دارد که اگر مثلاً کسی کشته شد مثلاً ديه­اش اين قدر باشد اگر مثلاً فرض کنيد مسلمان در فرانسه کشته شد يا مسيحی در ايران کشته شد قراردادی بين­شان باشد دقت کنيد اين را بهش می­گويند معاهد، معاهد غير از ذمی است، عرض کرديم معروف است، اين هم نکته را چندبار عرض کرديم از بحث خارج شديم يک کمی، معروف است بين­شان کافر سه قسم است، ذمی، حربی و معاهد،

س: معاهَد نوشتند

ج: معاهَد مثلاً کافر معاهد فرق نمی­کند دو طرفين است، معاهَد يا معاهِد و ما عرض کرديم در بعضی از کتب مسالم هم اضافه شده اين اگر بتوانيم اين را اضافه کنيم اکثر کفار در زمان ما مسالم هستند يعنی نه معاهد اند نه ذمه اند ليکن تسليم نظام آن کشور اند، نظام اين کشور هرچه گفته قبول می­کنند، مثال می­زنند مسالم را بيشتر بر مسافر، کافری که وارد دنيای اسلام می­شود بعد هم خارج می­شود اين مادام در دنيای اسلام هست حکم مسالم دارد نه اهل ذمه هست نه معاهد است اين يک اين خيلی، و خيلی هم می­دانيد که الآن در دنيای امروز ما خيلی تأثير دارد حالا من چون خيلی تأثير دارد که رويش فکر بشود، اسمش را اين­جا مطرح کرديم،

س: معاهَد يک جورهای می­شود

ج: پس ما يک شماره گذاری عمومی بکنيم، مثلاً اين­جا مثل آقای بروجردی يک شماره عمومی برای اين گذاشتند يک شماره عمومی هم برای کل حديث گذاشتند يعنی الآن در چند شماره عمومی قسمت­های حديث آمده يک شماره به مقدار ذکر حديث، يک شماره با ملاحظه دقت­های احتمال به حساب وحدت و به اصطلاح تقطيع و که اين جزو از آن حديث است اگر در اولش مثل آن است بنويسند صدر، در وسطش بنويسند شطر، در آخرش بنويسند ذيل، الآن کلامی که کلينی نقل کرده، ببينيد عيناً عبارت کلينی سمّی رسول الله قوماً صاموا حين افطر و قصر عصاتاً و قال هم العصات الی يوم القيامه و انا لنعرف ابنائهم و ابناء ابنائهم يومنا هذا اين عبارت کلينی است عبارت صدوق هم اين طور است و قد سمّی رسول­الله قوماً صاموا حين افطر ديگر آن قصر را ندارد العصات، فهم العصات الی يوم القيامه، و انا لنعرف ابنائهم و ابناء ابنائهم الی يومنا هذا

س: نقل به معنی کرده

ج: نه عين الفاظ است فقط قصر ندارد يک تکه­اش افتاده عين همان عبارت است فقط صدوق اين را به اصطلاح به زراره و محمد ابن مسلم، اينجا هم نگفته و قال ابوجعفر ديگر تکرار نکرده اين اگر در کتاب­های اوليه اينها را جدا می­کردند خيلی کار ما راحت بود دقيقاً حين افطر و قصر عصاتاً آنجا دارد العصات الف و لام دارد، دقيقاً اگر بخواهيم مقارنه متن بکنيم آنجا دارد، پس بنابراين مثلاً اينجا بنويسيم در شماره عام، يک پرانتز بنويسيم، صد ذيل رقم فلان ذيل حديث فلان ديگر اين معلوم بشود که اين با آن يکی است البته اختلاف دارد اختلافات هم حالا ممکن است اگر اختلافش زيادتر باشد بعدش يک کلمه­ای بين پرانتز کوچولو يراجع يعنی مقابله بشود اگر اختلافش زياد است اگر اختلافش همين مقدار است نه، بيشتر باشد يراجع، يک شماره عام مثلی که ايشان گذاشتند بگذاريم يک شماره خاص هم داخل خود باب قرار بدهيم يک شماره هم مثل همين يعنی اين را تفکيک بکنيم که بعدها علمای بعد می­آيند بگويند آقا اين­جايش مدرج است اين­جاش ثابت است، اين­جايش دقت کرديد کار را از نظر علمی الآن امکانات ما پيشرفت کرده مثل آن امکانات، آنها يک کاری را شروع کردند معلوم می­شود اين کار مطلوب بوده در حديث اين کار مطلوب بوده که جدا کنند تفکيک کنند، اما در آن زمان با يک دائره مثلاً اما در زمان ما با شماره گذاری و تحقيقات و خيلی کارهای بيشتری می­شود اينها همه خدمت به متن حديث است و شناخت و شناخت متن دقيق حديث بعد می­ماند مسأله حکم کردن مدرج يا مدرج نيست؟ کلام امام است يا کلام، اينها را بديگر بگذاريم به اصحاب نظر هر کسی طبق نظر خودش آن وقت می­گوييم اين حديث پنج­تاست، يک به اين ترتيب فقط در کتاب فقيه آمده، يکش در کتاب تفسير عياشی آمده، دومش در کتاب تهذيب آمده، با همين سند و متن، سه­اش در کتاب باز عياشی آمده، چهارش جای ديگر، جای ديگر به خلافش آمده آن ذی خشوب نيست و قد سافر رسول­الله يک­جای ديگر دارد اجازه بده من بخوانم

س: اين در واقع طرحی برای علاج تقطيع بود

ج: برای تقطيع حديث و متن حديث را کاملاً مشخص کردند، حالا اين تقطيع به خاطر تبويب بوده يحتمل، به خاطر حجيت بوده آن بحث ديگری است بله عرض کنم که، اين به جای ذی خشوب که اين­جا نوشته يک عبارت ديگر هم داريم، اين حالا آن، آن در هامش بايد باشد آن ربطی به،

س: خندق

45: 32

ج: بله خندقه، ذوباب دارد در يک

48: 32

ذوباب دارد، ذوباب همان خندق است،

س: مسجد ذوباب

ج: مسجد ذوباب با ذال يعنی مگس، بله يکی ديگر داريم که به اصطلاح ذوباب دارد به جای ذی خشوب اين­جا ذی خشوب دارد دقت کرديد، آن وقت اينها را اشاره در حاشيه بشود که اگر بخواهيم بگوييم بخواهند حديث را بررسی بکنند جهات مختلفش را در حاشيه يعنی به عبارت اخری هرچه بتوانيم از نظر علمی کمک به متن حديث بکنيم اين بحث متن را که آوردم برای اين جهت، پس بنابراين اين مطلب تا اين­جا روشن شد که تبويب پيش ما رو مسأله حجيت، تقطيع پيش ما رو مسأله حجيت هم هست نکته حجيت هم مطرح است فقط مجرد تبويب نيست گاهی می­شود مال تبويب است گاهی هم می­شود مال تقطيع است آن وقت مثالی که هردو را داشته باشد همين روايت مقبوله عمرو ابن حنظله است اين توضيحش اين است که مرحوم شيخ کلينی روايت عمرو ابن حنظله را اول در کتاب العلم آورده روايت عمرو ابن حنظله سه بخش است حدود هفت هشت سطرش مال اصطلاح ما حالا می­گوييم ولايت فقيه، فانظروا الی رجل منکم، يک

55: 33

بعد حدود دو سطر و دو سطر و خرده­اش که اگر دوتا قاضی با همديگر اختلاف پيدا کردند ينظر الی اعلمهما اين بخش دو، بخش سوم همانی است که به اصطلاح ما امروز در تعارض حديث می­خوانيم، که خذ الی ما اشتهر بين اصحابک فلان ببين آنی که مشهورتر است اين بخش سوم در تعارض خبر است دقت فرموديد آن وقت تعجب اين است که، يعنی نکته لطيف اين است که مرحوم شيخ کلينی حديث را اين ديگر نمی­شود برايش شماره داخلی گذاشت يعنی سه­تا شماره ندارد واضح است دنبال هم هستند يعنی تمام متن واحدی است دقت فرموديد ليکن مرحوم شيخ کلينی يکبار ديگر اين حديث را نقل کرده در باب قضاء آنجا فقط صدر حديث را آورده خيلی لطيف است اينجا قطعاً تقطيعش به خاطر باب است تبويب است، همان سند، همان متن در متنش يک کلمه اگر مثلاً فايي، واويي جا به جا شده يعنی به عبارت اخری اينجا تقطيع به خاطر تبويب است اول در کتاب العلم کامل آورده بعد فقط صدر حديث را که مال ولايت فقيه است مرحوم شيخ صدوق که بعد از ايشان است عکس کرده در کتاب القضاء صدر را نياورده، دوم و سوم را آورده اين هم خيلی عجيب است،

س: تعابير را

ج: خيلی عجيب است حالا صدر را نياورده صدری که مربوط به ولايت فقيه است احتمال می­دهيم حالا بياور باب الاتفاق علی عدلين فی الحکومه، خيلی عجيب است مرحوم صدوق صدر را که باب قضاء هم هست حالا تعجبش اين است که باب قضاء هم است،

س: سؤال اصلی از قضاست،

ج: با اين­که سؤال اصلی از قضاست،

س: نه صدرش هم مال چيز نيست از قضاء نيست صدرش رجل

ج: الرجل من اصحابنا بينه ما

49: 35

اين کتابی مرحوم شيخ طوسی هم در کتاب قضاء مثل کلينی فقط صدر را آورده، مرحوم شيخ طوسی هم فقط صدر را آورده، تصادفاً مرحوم شيخ صدوق صدر را نياورده اين تقطيع به خاطر حجيت است،

س: در فقه جلد 3 باب

ج: اولاً دقت کنيد اينها نکات خيلی ظريفی است که توجه، مرحوم شيخ صدوق عنوان باب دارد الاتفاق علی عدلين فی الحکومه، صدرش قاضی هم منصوب است معلوم می­شود ايشان قاضی تحکيم را قبول کرد مثل آقای خويي، يعنی مرحوم صدوق فهميده که صدر روايت در مورد قاضی منصوب است فقيه شيعه قاضی، معلوم می­شود قبول ندارد، عنوان باب را زده الاتفاق علی عدلين، آقای خويي هم همين کار را کرد، ليکن چه کار کرد آقای خويي گفته سند حديث ضعيف است، و الا حديث قاضی منصوب است لذا آقای خويي قاضی منصوب را قبول ندارد، قاضی تحکيم را قبول دارد، روايت ابوخديجه را هم قبول کرده ايشان گفته آن قاضی تحکيم است آن توقيع مبارک مثل الی روات احاديثنا فانا حجة آن هم که سنداً اشکال کرده قبول نکرده گفته معلوم نيست در بحث قضاء هم باشد بقيه هم اطلاقات مثلاً علماء امتی افضل، گفته اينها هم سندش مشکل دارد هم به درد اين مقام، راست هم می­گويد ايشان در بحث ولايت فقيه که مرحوم نراقی اول بار حدود بيست و بيست و دوتا حديث آورده اين احاديث که بعد هم مرحوم آقای خمينی آوردند اينها به درد ولايت نمی­خورد انصافاً چون ولايت يک منصب است بايد جعل باشد درش، آنها جعل نيستند علماء امتی افضل من انبياء، مقام جعل نيست سه­تا ما روايت در مقام جعل داريم يکی همين روايت عمرو ابن حنظله فانی جعلته حاکماً يکی روايت ابی خديجه که آقای خويي گفتند درست است، باز مشهور گفتند آن مشکل دارد آن روايت ابوخديجه يکی هم روايت توقيع مبارک که ايشان هم گفته درست نيست ثقه نيست فارجعوا الی روات احاديثنا، فارجعوا نصب است دقت، ايشان فارجعوا را به نصب نزده به اين­که به فتوی مراجعه کند رجوع جاهل به عالم نه اين­که منصوب باشد آن که از روايات ولايت فقيه چون مرحوم نراقی اولين بار در عوائد اين را آورد، و اين روايت را پشت سرهم آورد آقايون هم دنبال ايشان رفتند در حقيقت انصاف قصه در باب ولايت فقيه اگر باشد اين سه­تاست آن بقيه به درد ولايت و مقام نصب نمی­خورد، عمده­اش هم همين روايت عمرو ابن حنظله است، خيلی عجيب است نکات فنی مرحوم صدوق چون قاضی تحکيم را قبول دارد اصلاً عنوان باب قرار داد، الاتفاق علی عدلين، نگفت رجوع الی المجتهد، خوب روشن شد چه می­گويم پس به خلاف مرحوم کلينی که تقطيع که کرد صدر را آورد ذيل را نياورد، ايشان تقطيع که کرد صدر را نياورد چرا؟ چون قبول نداشت، و حالا سرّ قبول نداشتند، ببينيد الآن می­گويد الاتفاق علی عدلين ايشان قاضی تحکيم را قبول می­کند ولايت را قبول نمی­کند، حالا فرض کنيم مثلاً در قم بودند ايشان خودش پيش رکن الدوله زيدی می­رفته مناسب بوده، الی آخر آن بحث­های اجتماعی­اش جای خودش باشد آنها را من نمی­خواهم وارد بشوم حالا ببينيد اولاً خود عنوان باب را اينها دقت نکردند عجيب هم اين است بعد در سؤالاتی که می­کند می­گويد موافقت کتاب و سنت يکی از سؤالات عمرو ابن حنظله، فان کان الفقيهان عرفا حکمه من الکتاب و السنه، ان کان الفقيهان در کتاب کلينی اين طور آمده، در يک نسخه ديگر که شيخ طوسی نقل می­کند عتی عليهما حکمه من الکتاب و السنه، اطيع ننشناختند نتوانستند، دقيقاً اين قسمت حديث متعارض اند، دقيقاً اين قسمت حديث، ان کان الفقيهان عرفا، يا ان کان الفقيهان عتی عليهما، حکمه من الکتاب يعنی نشناختند، مرحوم صاحب احتجاج نوشته عرفا بعد گفته مراد از عرفا يعنی به اطلاقات، اطلاقات کتاب يک طرف اطلاقات کتاب يک طرف،

س: اطيع چرا؟

ج: عتيه عتو

س: سرکشی

ج: سرکشی، شايد هم خفي بوده اما در نسخی که ما داريم عتی دارد عتی عليهما

س: بعيد از فهم باشد

ج: يعنی روشن، حالا صدوق چه کار کرده، کلينی عرفا دارد شيخ طوسی همين حديث را کامل در ابواب الزيادات از کتاب نوادر المصنفين، محمد ابن علی اصلاً شيخ طوسی عوض کرده اين را هم يک نکته عرض می­کنم تا آنجايي که ما رسيديم تتبع شيخ طوسی اگر احاديثی مناسب با کار بوده در کتاب اصول کافی بوده نقل نکرده، مثلاً حديث رفع ايشان رفع شيعه را نقل نکرده، حديث من بلغ را نقل نکرده چون در کتاب اصول کافی است

س: مراجعه نکرده يا؟

ج: نمی­دانم يا کتاب در اختيارش نبوده يا مراجعه، اين را هم از کافی نقل نکرده با اين­که کافی در کتاب العلم کامل آورده حديث را ايشان در کتاب القضاء آن فقط صدر را نقل کرده مثل کلينی آخر کتاب ابواب الزيادات در ابواب الزيادات هم کامل آورده اما از کتاب نوادر المصنفين نه از کتاب کلينی با اين­که کلينی هم کامل آورده در اصولش کامل آورده روشن شد بين اين دوتا نسخه هم اختلاف است آقايون توجه نکردند که اصلاً نکته اختلاف اين دوتا چه است؟ مرحوم شيخ کلينی از يک­جا کامل آورده، شيخ طوسی از جای ديگر آورده اين کاملش، شيخ صدوق هم که نياورده کامل هيچی، حالا عجيب اين است که شيخ کلينی آورده ان کان الفقيهان عرفا حکمه مرحوم شيخ بله؟

س: دارالحديث هم نسخه بدل ندارد چاپ جديد را

ج: عرفا

س: بله

ج: شيخ طوسی آورده اين کان الفقيهان عتی عليهما

س: ببين عتی نسخه بدل دارد يا نه؟

ج: نه، به نظرم خفي بعض از نسخ شايد باشد آخر زيادات تهذيب آخر کتاب العلم روشن شد

س: تعارض بشود ديگر حجيت هردو می­افتد

ج: ديگر حالا بايد نسخه­اش را صدوق چه کار کرده؟ اين اول حالا خيلی صدوق کلاً اين عبارت را حذف کرده،

س: حاج آقا تعارض که نداشته چرا حذف کرده؟

ج: نمی­دانم

س: قبول نداشته

ج: خيلی عجيب است حدود نيم سطر را حذف کرده، حالا متن صدوق را می­آورند ان کان الفقيهان، من فکر می­کنم کلمه فقيه درش بوده چون ولايت فقيه را قبول نکرده، صدر را انداخته حالا اين آخرهای حديث است، اما اين­که احتمالاً صدوق انداخته باشد خيلی بعيد است جداً بعيد است، چون صدر حديث ظاهرش در همان ولايت فقيه است، ايشان صدر را که انداخته کلاً صدر را انداخته، توجه کرديد چه می­خواهم بگويم اين­جا که محل، اين هم خيلی اين يکی را اصلاً کلاً انداخته صدوق، ان کان الفقيهان، عرفا، عتي عليهما، هردو را انداخته در متن صدوق اصلاً اين نيست ان کان الفقيهان وارد نشده، حالا اين نکاتی است که ديگر از متن خيلی کار می­خواهد ديگر حالا فعلاً وارد اين، حالا چرا صدوق اين کار را کرده، حالا غير از اين­که مثل فرض کن مثل آقای خويي

18: 43

اما خيلی عجيب است، يعنی راهی را که صدوق رفته با آقای خويي مثل هم است هردو قاضی تحکيم را قبول کردند، آقای خويي اول در مصباح الاصول در بحث تعارض اين حديث را گفتند چون مقبوله است قبول می­کنيم بعد برگشتند نظرشان اين شد که حديث عمرو ابن حنظله ضعيف است و برگشتند، آقای خويي کلاً حديث را انداختند،

س: فی التهذيب: أ رأيت

ج: ان المفتيين ببخشيد فقيه،

س: غبی عليهما

ج: غَبِی، غَبِی عتی گفتم، غَبِی است نه به صيغه مجهول نيست بعد در نسخه بدل دارد خفی يا عتی؟ عتی هم دارد يا چيز را بياوريد جامع الاحاديث جلد يک را بياوريد، عتی يا غبی عليهما، غبی دارد راست است يک عتی هم دارد که از عتو باشد غبی عليهما، مفتيين هم دارد، کتاب مرحوم کلينی ان کان الفقيهان عرفاً عرفا دارد اصلاً دقيقاً عکس آن يک بحث سر اين قسمت است که حالا اين جای خودش باشد فعلاً نمی­خواهيم وارد بشويم ببينيد صدوق چه کار کرده، صدر حديث چون ولايت فقيه بوده قبول نکرده آن تتمه را برداشته آورده، بقيه حديث را آورده آقای خويي هم هيچ کدامش را قبول نکرده روشن شد هيچ بخش حديث را قبول نکرده ايشان نه اول نه دوم نه سوم، لذا هم ترجيح به شهرت در روايات ما غير از حالا اين کتاب به اصطلاح عوالی­اللئالی و مرفوعه زراره منحصر در روايت عمرو ابن حنظله، لذا آقای خويي هم ترجيح به شهرت را قبول نکردند،

س: اصلاً در شهرت هم معنايش را جور ديگر گرفته، هم دلالتش را گير داده

ج: نه حالا آن شهرت را نقلی گرفتند،

س: نه ايشان شهرت را به معنای آشکار بودن و علم گرفته و گفته بحث يقين را دارد می­گويد و اين مربوط به مميزات است نه مرجحات،

ج: مميزات را ايشان نمی­گويد

س: متأسفانه در مصباح هم گفته

ج: نديدم من، چرا آقاضياء و اينها دارند که اين­جا حتی در کفايه هم دارد که اين جزو مميزات، مقومات حجيت است نه مرجحات ليکن شهرت را ايشان به اصطلاح سند روايت را قبول نکردند، سند روايت را هم قبول ندارند، حالا شما نگاه کنيد عبارت صدوق را بخوانيد باب الاتفاق بخوانيد از اول حالا صدوق چه کار کرده؟ بخوانيد باب الاتفاق علی عدلين قاضی تحکيم

س: حديث سه صفحه هشت، باب الاتفاق علی عدلين فی الحکومه،

ج: خب

س: روی عن داود ابن الحسين عن ابی عبدالله عليه السلام فی رجلين اتفقا علی عدلين جعلاهما بينهما فی حکم وقع بينهما فيه خلاف و رضيا بالعدلين فاختلف العدلان بينهما، علی قول ايهما ينزل حکم، قال ينظر الی افقههما و اعلمهما باحاديثنا و اورعهما فينفذ حکمه و لايلتف الی الآخر

ج: ببين

س: حديث بعدی

ج: روی عن داود ابن الحسين اين داود ابن الحسين منفرد کسی است که حديث عمرو ابن حنظله را نقل می­کند

س: و روی داود ابن حسين عن عمرو ابن حنظله

ج: و روی داود ابن حسين عن عمرو ابن حنظله آن قسمت اول که ولايت فقيه است، در همين روايت داود ابن الحسين عن عمرو ابن، يعنی ايشان آن روايت روی عن داود ابن حسين را ترجيح داده، حجت پيدا کرد، روشن شد چه شد؟ با اين­که اولی روی است آن را قبول کرده، در روايت عمرو ابن حنظله چه است؟ ببين بعدش چه می­گويد؟ روی داود ابن الحسين عن عمرو ابن حنظله و الآن هم در کتبی که ما داريم منحصراً داود ابن حسين از عمرو ابن حنظله نقل کرده کس ديگر نقل نکرده، حالا آن حديث را هم ما الآن نداريم،

س: اين­جا روی از روی

0: 47

ج: گرفته، خيلی عجيب است، آن روی را هم ما الآن نداريم آيا داود ابن حسين در کتابش دوتا، چون داود ابن حسين صاحب کتاب است عمرو ابن حنظله صاحب کتاب نيست آيا داود ابن حسين در کتابش دوتا روايت آورده، هم از امام صادق نقل کرده توسط عمرو ابن حنظله، هم خودش سؤال کرده شايد صدوق رو اين جهت حساب کرده که اين مقدم است بر آن، آنجا داود ابن حسين، آن وقت داود ابن حسين رجلی اتفقا علی عدلين پس اين می­شود قاضی تحکيم، روايت عمرو ابن حنظله را بخوانيد و رُوی و رَوی داود

س: و روی داود ابن حسين عن عمرو ابن حنظله عن ابی عبدالله عليه­السلام قلت فی رجلين اختار کل واحد منها رجلاً فرضيا ان يکون الناظرين فی حقهما فاختلفا فيما حکما و کلاهما اختلفا فی حديثنا قال الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما،

ج: اين وسطش است، اولش را ندارد، عن رجلين بين اصحابنا بينهما منازعه اول را انداخته، يعنی ايشان فهميده فرضيا مراد قاضی تحکيم است حالا شما روايت عمرو ابن حنظله از کتاب کافی يا مثلاً تهذيب بخوانيد اصلاً تماماً آن وقت الحکم ما حکم به اعدلهما کذا بعد هم در حديث می­رود اختلفا فی حديثکم بعد می­گويد ينظر الی ماکان من روايتهم عنا فی ذلک،

س: تهذيب

ج: آخر تهذيب است،

س: بله در جلد شش باب من الزيادات فی القضايا و الاحکام

ج: اين باب زيادات کامل آورده،

س: در قضايا،

ج: در قضايا خود قضايا متن کاتب ناقص آورده مثل کلينی صدر را آورده، اما اين­جا از نوادر المصنفين محمد ابن،

س: داود ابن الحسين را اينجا دارد روايت اول فقيه،

ج: ای،

س: بله، محمد ابن علی ابن محبوب عن الحسن ابن موسی الخشاب قال حدثنی احمد ابن محمد ابن ابی نصر عن داود ابن الحسين عن ابی عبدالله

ج: اين سرّش معلوم شد من خيال کردم

س: فی رجلين اتفقا علی عدلين

ج: پس اين از کتاب نوادر المصنفين بوده قمی­ها قبول نداشتند ايشان روی سرش اين بود، اين را از کتاب گرفته اما و اين

س: اتفقا علی عدلين جعلاهما بينهما

ج: من خيال می­کردم نداريم اصلاً کلاً، بعد اين نوادر المصنفين است در کافی نيامده

س: بعدش اين است که عنه عن محمد ابن الحسين عن ابراهيم ابن حکَيم

31: 49

عن موسی ابن

32: 49

نميری عن ابی عبدالله عليه السلام

ج: نه اين نه،

س: بعد اين­ها حديث بعدی اين را هم فقط می­خواهم عرض کنم که بعد می­گويد سئل عن رجل يکون بينه و بين اخيه منازعه فی حق، فيتفقان علی رجل بعد روايت بعدی اين است که عنه عن محمد ابن عيسی عن صفوان عن داود ابن حسين

ج: اين از کتاب صفوان است اين خيلی مهم است اين مصنف است

س: سئلت اباعبدالله عليه السلام عن رجلين من اصحابنا يکون بينهما منازعة فی

ج: دين

س: دين او ميراث فيتحاکمان الی السلطان و الی القضات أ يحل ذلک فقال عليه السلام ان تحاکم اليه فی حق او باطل فانه يتحاکم الی الطاغوت و ما يحکم له فانما يأخذ سحتاً و ان کان حقه ثابتاً لانه اخذ بحکم الطاغوت و قد امر الله تعالی

ج: اينها را صدوق حذف کرده، اين آقايونی که ولايت فقيه، تأکيدشان روی اينهاست

س: اجر سياسی داشته

ج: بله سياسی شد و قد امر الله تعالی فلان

س: و قال و کيف يصنعا قال ينظران الی من کان منکم ممن قد روی حديثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا

ج: مجتهد فقيه

س: که هرچه شما فقيه ملاک است

ج: آنجا داشت اتفقا علی عدلين معلوم شد

س: بله

ج: پس تقطيع مرحوم کلينی رضوان الله تعالی عليه برای تبويب بود تقطيع مرحوم شيخ صدوق رضوان الله تعالی عليه برای حجيت بود، حديث داود ابن حسين عن عمرو ابن حنظله را قبول نکرد، داود ابن حسين عن ابی عبدالله را قبول کرد حديث داود ابن حسين را يک دفعه ديگر بخوان عن ابی عبدالله

س: اين­که اول از تهذيب عرض کردم

ج: از فقيه هم خواندید سندش معلوم می­شود کتاب نوادر بوده، عرض کردم نوادر خيلی محل اعتنای قم، مرحوم شيخ طوسی آورده از آن

س: محمد ابن علی ابن محبوب عن الحسن ابن موسی الخشاب قال حدثنی احمد ابن محمد ابن ابی نصر عن داود ابن الحسين

ج: آن وقت اين احتمالاً يا کتاب بزنطی است يا کتاب داود ليکن طريق مشهور نيست يعنی کتاب بزنطی در قم کاملاً مشهور بوده، معلوم می­شود در نسخه مشهور نبوده در نسخه خشاب آمده

س: و اين معتبر هست نسبت به آن؟

ج: اين الآن سند خوب است الآن،

س: بر خلاف آن عمرو ابن حنظله که

ج: بله، اين الآن سند خوب است الآن، سند رجالياً خوب است فهرستياً مشکل دارد، چون کتاب بزنطی در قم مخصوصاً که از روات معروفش جناب آقای احمد اشعری است، خود حسن به اصطلاح سهل ابن زياد هم هست ليکن نسخه احمد اشعری کاملاً معروف است اين از نسخه حسن ابن موسی خشاب عن البزنطی، احتمالاً نسخه­ای بوده در کوفه بوده، در قم مشهور نشده، محمد ابن علی ابن محبوب آورده به قم، قم مشهور نشده لذا مرحوم صدوق گفت روی عن داود ابن الحسين ليکن قبول داشته صدوق اين را قبول داشته حالا بخوان دو مرتبه ببين عن رجلين من چطور شد فراموش کردم گفتم جای ديگر نيامده، اتفقا علی عدلين

س: جعلاهما بينهما فی حکم وقع بينهما

ج: عنوان باب را اين قرار داد نه روايت عمرو ابن حنظله البته عرض کردم اين سند هم بنابر مشهور بين اصحاب ما موثقه است، يعنی مثلاً از زمان علامه که اين بحث ارزيابی آمد، علامه اين سند را ضعيف کرد، الآن من گفتم رجالياً صحيح است بنابراين که موثقه را قبول بکنيم يعنی محمد ابن علی ابن محبوب قابل اعتماد است، خشاب هم کذلک، بعد بزنطی که از اجلاست، داود ابن حسين را نجاشی گفته ثقه، ليکن شيخ گفته واقفی، بنابراين و روايت داود ابن حسين را علامه رد می­کند قبول نمی­کند اصلاً داود ابن الحسين را در رجالش در قسم دوم آورده که قبول نمی­کند اعتماد نمی­کند، چون موثقه است ديگر ايشان به موثقات عمل نمی­کند مگر با يک شرائطی، اين روايت دوم الآن گفتم رجالياً اشکال ندارد کسانی که به موثق عمل نمی­کنند به اين عمل نمی­کنند، پيش آنها هم ضعيف است بنابر اين­که به روايت موثقه عمل بکنيم،

س: علامه موثقه را حجت نمی­داند

ج: نه، فقط در جايي ديدم البته من تصورم اين بود که مطلقاً حجت نمی­داند در جايي ديدم که مگر آن شخصی که از مذهب نيست جزو اجلاء باشد مثل ابن فضال و اين­ها اين را ديدم جايي، اما خود من در کتب علامه نديدم در يکی از اين مصادر نمی­دانم کجا بود؟ يکی از اين کتب متأخر حالا يا مثلاً يکی از رجال­های متأخر بود چه بود و چون دارد؟ گاه گاهی از مثلاً ابن فضال و اينها

س: شايد از باب اين­که خذوا ما رووا را گفتند

ج: نه آن­که خب اين هم فرق نمی­کند دقت کرديد ببينيد اتفقا علی عدلين پس شيخ روشن شد، نمی­دانم روشن شد برايتان مرحوم کلينی تقطيعی کرده به خاطر تبويب، با همان سند آورده دو مرتبه قطعه­اش، مرحوم شيخ طوسی که نمی­فهمم چرا تقطيعش کرده، چون در همان باب زيادات خود قضا آورده اما ظاهراً برای تثبيت متن مثلاً که اين متنی که کلينی گفته، متن کامل را از کلينی نياورده، آن وقت يک نکته اساسی­تر می­ماند و آن حالا اين را هم بگويم نکته فنی­تر چطور صدوق در کتاب قضاء اين ذيل را آورده که تعارض است باب تعارض است، ينظر الی ماکان فلان، ان کان مثلاً مشهوراً احدهما مشهور و الآخر فقال ان کان موافقاً للکتاب اينها الآن در کتب ما جزو مرجحات خبر است اصلاً کلينی در کتاب علم آورده واضح است چون بحث خبر و ترجيح خبر اما صدوق چرا در کتاب قضاء آورده اين را دقت کرده بوديد خيلی عجيب است، اصلاً چه تناسبی با کتاب قضاء دارد مرجحات احد الخبرين

س: اتفاقاً می­گويند اين روايت موردش قضاوت است ديگر،

ج: ايشان که صدر روايت را که نياورده که

س: صدرش به خاطر آن نکته­ای که

ج: خب بعدش هم اختلاف قاضيين گرفته، ايشان گفته قاضيين يعنی عدلين، پس نه مجتهدين ذيلش هم که تعارض اخبار است، اين خبر مطابق مشهور است آن يکی، خذ بما اشتهر بين اصحابک،

س: دليل قضات،

ج: خوب دقت کنيد احتمال دارد مرحوم صدوق اين را مرجحات باب تعارض فی نفسه نگرفته مرجحات احدالقاضيين به لحاظ مستند گرفته،

س: همين جواب را بعضی­ها دادند گفتند اين مربوط به باب حکومت است می­گويند نه اين از اين جهت،

ج: اين را آقاضياء دارد،

س: بله

ج: آقاضياء البته مرحوم نائينی هم ندارد آقاضياء می­گويد بايد اثبات بشود که اين حديث ناظر به مرجحات خبر فی نفسه است احتمالاً ناظر باشد به مرجحات احدالقاضيين به لحاظ مستندشان، ما خيال می­کرديم آقاضياء به ذهنش اين مطلب آمده، احتمالاً اين از قديم مطرح بوده، حالا ماها نمی­دانستيم کلينی ظاهراً در باب علم آورده زده به مرجحات خبرين به لحاظ خود خبر، صدوق در باب قضاء آورده مرجحات قاضيين نه مرجحات خبرين، يعنی گفته اين قاضی را بر آن ترجيح بدهيد چون اين به روايت مشهور يا روايتی که مطابق با کتاب و سنت است دقت کرديد؟

س: بله

ج: اين مطلبی را که آقاضياء نوشته ما در بحث­مان گفتيم من خودم ديروز پريروز به ذهنم آمد که خدايا اين آقاضياء چرا اين حرف را گفته که اين مرجحات احدالقاضيين باشد به لحاظ مستند فقهی­اش اين را آقاضياء مطرح می­کند اگر شنيديد در حاشيه­اش بر فوائد ايشان آنجا مطرح می­کند، خود مرحوم آقای نائينی هم ديگران هم من نديدم، شيخ انصاری ديگران ننوشتند، ما خيال می­کرديم اين مثلاً از خيالات خيلی قوی آقاضياست که با خودش زده، بعد امروز به فکرم رسيد که سبحان الله اين مطلبی که الآن مثلاً مرحوم آقاضياء فرض کنيد در هفتاد، هشتاد سال قبل گفته اين احتمالاً مطرح نظر اين دو بزرگوار بوده کلينی که در باب العلم آورده مرجحات خبر گرفته که الآن هم علمای ما همين کار را می­کنند، مرحوم صدوق که در کتاب قضاء آورده مرجحات قاضيين گرفته، دقت کرديد ليکن ترجيح قاضيين به لحاظ استدلال­شان مستند فقهی­شان نگاه کن اين عدلين به چه خبری تمسک کرده­­اند اگر خبری که مشهور است که رأی آن قاضی را قبول کن دقت کرديد، پس اين ناظر باشد به مرجحات قاضيين ليکن به لحاظ مستند علمی، بعيد نيست اين البته من فکر نمی­کنم آقاضياء هم به ذهنش بود که علمای گذشته ما اين مطلب را گفتند اما بعيد نيست انصافاً وقتی که الآن تأمل می­کنيد نکته­ فنی­اش اين باشد، يعنی آن نکته را اين گرفتند که مرحوم کلينی،

س: آقای خويي نديد

ج: ندارد نه، من نديدم

س: ديگر هم داشت،

ج: من آقاضياء ديدم الآن در ذهنم اين است، آقای خويي را هم ديدم يادم نمی­آيد الآن اين نکته را گفته باشد يادم، اما مرحوم نائينی ندارد آقاضياء در حاشيه دارد می­گويد عمدة الاشکال ايشان تعبيرش اين است، و عمدة الاشکال اين است ايشان عمدة الاشکال که ما در بحثی گفتيم که اين را قبل از ايشان کس ديگر مطرح نکرده،

س:

41: 58

مال که بود؟

ج: آقاضياء می­خواهيد بياوريد فوائد الاصول جلد چهار فوائد، ذيل در حاشيه مرحوم آقاضياء بر فوائد، می­خواهيد يا خود فوائد را بياوريد تا، اين اشکال را ما هی می­گفتيم عجيب است آقاضياء اين اشکال به ذهنش رسيده که اشکال اساسی اين است که احتمالاً خبر ناظر به حجيتی، به ترجيح در خود خبر فی نفسه نباشد، ناظری آن وقت اين می­گفت ايشان تعبير کرده عمدة الاشکال يعنی آنچه که مهم است اين در باب تعارض نباشد تعارض خبرين اين برای ترجيح احدالقاضيين چون به هر حال يک نکته­ای هست که اصولاً ترجيح احدالقاضيين غير از ترجيح احدالمجتهدين است، چون در قضاوت مسأله اختلاف است اختلاف بايد برداشته بشود به يک نحوی يک مرجحی پيدا بکنيم اختلاف را برداريم، يک قاضی را قبول کنيم اختلاف را برداريم، اما در باب خبرين اين نيست حالا آدم به اربعه عمل می­کند، اين چيزی نيست که يک مشکلی درست بکند،

س: آقاضياء نمی­تواند بهفمد که ترجيح گفتيم مشهور چه چه است و

ج: خب نه می­گويد نگاه کنيد قاضی چه کار می­کند آن وقت اين به نظرم يک کسی اشکالی کرده اين­که عوام ايشان يک جوابی داده به نظرم اگر اين عمدة الاشکال را الآن پيدا بکنيد در حاشيه آقاضياء بر همين حديث در فوائد يا برويد از اتاق من فوائد را بياوريد تا من بخوانم، علی ای حال اين نکته را آقاضياء دارد و من تازگی اين دفعه اين ديگر از فوائد اين بحث امشب فکر می­کردم گفتم نکند اصلاً از همان زمان اين اختلاف بوده يعنی کلينی کتاب العلم آورده زده به ترجيح احدالخبرين مرحوم صدوق اصلاً ربطی به ترجيح احدالخبرين ندارد احدالعدلين آورده، در مقام قضاوت و لذا خود صدوق هم، در تعارض، مثلاً گاه گاهی در روايات که صدوق می­رسد می­گويد اين حديث معلل است بر آن حديث مقدم است اصلاً ربطی به اين روايت عمرو ابن حنظله ندارد و اخذ به احدث، مرحوم صدوق به اخذ به احدث می­کند،

س: آن وقت اشکال آقاضياء اين­جا دارد، عمدة الاشکال در روايت، جلد چهار صفحه 771 مرحوم نائينی می­گويند و يدل علی المشهور جملة من الاخبار منها مقبولة عمرو ابن حنظله بعد

ج: آقاضياء در حاشيه

س: آقاضياء در حاشيه فرمودند که، مرحوم نائينی فرمودند و ظهور هذه الرواية الشريفه فی وجوب

0: 1: 1

متعارضين بهذه المزايا مما لايکاد يخفی و الاشکال عليها بان موردها اختلاف

ج: قاضيين

س: حکمين، فی مسند حکمهما و فی مثله لابد من التعجيل لعدم قطع الخصومة بالتأخير کما تقدم فلا تعم الرواية موارد التعارض فلان ضعيف غايته، بعد جواب دادند، اين­جا آقاضياء حاشيه­شان است اقول عمدة الاشکال علی الرواية هو ان فی مقام تعارض حکمين لا معنی للترجيح

ج: حکمين

س:

33: 1: 1

 ج: حکمين

س: معذرت در تعارض الحکمين لامعنی للترجيح فی مدرکهما بل الحاکم بعد ما اخذ بالرواية و حکم فی الواقعة علی وفق رأيه فی الشبهات الحکميه لابد و ان تبع هذا الحکم

ج: ايشان حاضر است جواب است، اين را نائينی برعکس گفت،

س: اين­جا اصلاً کلاً در سندهای، به مدارکشان

ج: نه آقاضياء جواب داده من اشتباه کردم نائينی اشکال می­کند خود نائينی هم رد می­کند بگوييد و عمدة الاشکال بخوانيد

س: الآن عبارت آقاضياء را تمام کنم

ج: بله عبارت آقاضياء را

س: بله و مع تعارضه بحکم آخر یرجح احد الحکمين باعلمية

ج: احد الحَکَمين

س: حَکَمين يا بله، شما

16: 2: 1

س: می­گويد در تعارض حکمين اصلاً نبايد سراغ دليلشان برويد باعلمية الحاکم بعد

ج: به عکسی من، بله به عکس که من گفتم

س: لامجال حينئذ لترجيح مدرک احدالحکمين

ج: احد الحَکَمين

س: درک احد

ج: حکَمين ديگر

س: حُکمَين بخواند بد نيست

س: مدرک می­خواهد

س: مدرک احد

ج: ترجيحی

س: می­تواند

36: 2: 1

ج: بله می­شود اما حکَمين مدرک احد،

س: اذ لايکون المدرک

42: 2: 1

ج: بله اذ لايکون المرجع

س: اذ لايکون المرجع فی الواقعة بالنسبة الی المجتهد الآخر فضلاً عن المقلد عند صدور حکم حاکم الا الحکم لانه نقيض الفتوی فمهما کان الحکم ثابتاً ولو بترجيح حکم بمرجحات الحاکم لا مجال لرجوع المجتهد الثالث الی مدرک الحکم و حينئذ فلا محيص من الالتزام باعراض الاصحاب عن ذيل الرواية بعد هم می­گويند که

ج: يعنی قبول کرده اشکال را همان که من گفتم، يعنی ظاهر را گرفته در اين­که حکمين باشد ليکن اصحاب که حکم نکردند پس اصلاً اين روايت اعراض کردند اصحاب، علی ای حال آنی که ما الآن می­فهميم حالا اين اشکال حالا نائينی هم اشاره دارد من گفتم نائينی توجه ندارد، اما گفته ضعيف نائينی، اما انصافاً احتمالاً صدوق رضوان الله تعالی عليه نظرش به اين بوده که روايت در مرجحات احدالقاضيين است به ملاحظه به اصطلاح مدرک حکمش آن وقت اين معنايش اين می­شود البته اشکال مرحوم آقاضياء هم در اين­جا دارد، اين بايد اينی که آن­که به اين­ها مراجعه کرده مقلد است يا خودش مجتهد است؟ اين نکته­ای، اين نکته فنی بايد بگوييم مثلاً اين آقا به رأی علمای مثلاً يعنی مشهور بوده که ايشان به اين حديث عمل کرده آن به اين حديث و يا حالا مجتهد بوده خودش يا مقلدی که به مجتهد رجوع کرده، که مثلاً اين حديث مشهورتر است اين حديث واضح­تر است اين حديث مثلاً بين اصحاب روشن­تر است به هر حال من،

س: يک جواب ديگر عذر می­خواهم گفته بودند که اينها چون حکم­ها در حکم­شان نقل روايت کردند کاری ندارند نه اين­که برداشتی، نه گفتند اين را امام اين جور فرموده او گفته نه امام چيز ديگری فرموده اين­جا می­شود دقيقاً تعارض نقلين می­شود يعنی اصلاً نرفتند سراغ اين­که مرحوم آقاضياء درست نمی­گويد اين­جا مرحوم آقاضياء می­گويد نبايد مدرکش را نگاه کنيم اين برداشت اين بوده اين ترجيح داده و غيره

ج: من هم می­خواستم همين را بگويم يعنی می­خواهم بگويم که معروف بوده که مثلاً ايشان به اين دو روايت و در اوساط علمی اين روايت معروف بوده مثلاً ظاهرش اين طور است حالا به هر حال مرحوم شيخ صدوق ظاهراً ترجيح را بالاخره به حکمين برگردانده، به عدلين برگردانده، مرحوم کلينی ترجيح را به خبرين داده، لذا ايشان در کتاب العلم اين را آورده، مرحوم صدوق رضوان الله تعالی عليه کل روايت را در کتاب قضاء آورده با اين­که ربطی به کتاب قضاء به حسب ظاهر ندارد ذيلش به حسب لذا نائينی گفت ضعيف غايته، ظاهرش که به خبرين می­خورد من فکر می­کنم در خود قم هم دو برداشت بوده، و معلوم می­شود در خود قم راجع به صدر حديث دو متن بوده، يک متنی که، يعنی راجع به کتاب داود ابن حسين، يک چيزی که از بزنطی نقل کردند که اتفاق علی عدلين است، يک چيزی که باز از کتاب به اصطلاح صفوان و اينها نقل کرده، کلينی نقل کرده نه، ولايت فقيه است، ينظروا الی رجل، حالا آن بحث ديگری آن جای خودش، پس نکته­ای را که من می­خواستم عرض بکنم اين است که ما تقطيعی را که داريم اين تقطيع گاهی به لحاظ تبويب است گاهی به لحاظ حجيت است، و مرحوم صدوق صدر روايت را به لحاظ حجيت تقطيع کرده،

س: شق سومی را نداريد برايش

ج: شق سوم الآن به ذهن نمی­آيد و اين­که آيا خود اهل سنت هم احتمالاً اهل سنت هم تقطيع داشتند به اين معنی، آنچه که در اين نوشته بود تبويب بود، اما ظاهراً حجيت هم بوده، آيا به خاطر حجيت تقطيع می­کردند يا اصلاً حديث را نقل نمی­کردند آن مطلب ديگری است اما الآن اين است، آن وقت اين تقطيع را هم معلوم شد که غير از تقطيعی که تا حالا اصحاب انجام دادند، نکته­ای که امشب روشن شد خود ما هم می­توانيم يک متن واحدی را تقطيع بکنيم الآن، مثل همين متن روايتی که مال حريز و زراره بود، زراره و محمد ابن مسلم پنج­تا شماره برايش گذاشتيم اين تقطيع به خاطری به اصطلاح، نص است يعنی ويراستاری يعنی می­خواهيم نص را واضح بکنيم، که اين هرکدام يک حديث است حالا يا حديث است يا بعد از ما که می­آيند می­گويند نه آقا اين­جايش مدرج است چون مطلب تا اين­جا تمام می­شود و الصلاة کلها فی السفر الفريضه فی السفر رکعتان، اين مثلاً کلام مدرجی است،

س: اين تقطيعش خطر ندارد آخر، اين تقطيع هيچ خطری ندارد يعنی چه؟ يعنی قرائن موجود در عبارت تقطيع نمی­تواند

ج: اين تقطيع تأثيرگذار است در تمييز متن خود کتاب اصلی که الآن کتاب اصلی را ما چه جوری به اصطلاح بشناسيم اين نکته اصلی­اش اين است و بعد هم آشنا می­کند ما را با کيفيت بحث و آشنايي با مصادر، چون يک مشکلی که ما الآن داريم ما الآن کتب اصحاب تقطيع شده، تقطيع نه آن اصطلاح اهل سنت، يعنی کتاب پنج­تا ده­تا سؤال داشته دوتا سؤال اين آورده چهار تا سؤال آن آورده دقت می­کنيد اما متن کتاب چطور بوده اين برای ما هنوز مبهم است، اين کمک می­کند در شناخت متن و کيفيت تنظيم متن، ما الآن اين جور احاديث که مثلاً بيايد يک متن را با خود آن تقطيع بکند و بگوييم اين پنج­تا حديث بوده مثل همان حديثی که از کتاب فقيه خوانديم که صاحب وسائل يک شماره بهش داده در واقع چهارتا شماره است چون علامت نگذاشتند جدا نشده، و ما اين کار را صدوق کرده يعنی مصدر اصلی نکرده، اين حديث از تهذيب بياوريد جلد يک تهذيب است، کل شئ لک طاهر، کل شئ نظيف حتی تعلم، الآن دقت بکنيد ما الآن دقيقاً کتاب عمار ابن موسی ساباطی را يعنی اين را ظاهراً يک شب ديگر هم در اين بحث­ها خوانديم الآن در اختيار نداريم، اما شيخ طوسی به يک مناسبتی نمی­دانم چه شده؟ از کتاب نوادر الحکمه حدود يک صفحه از کتاب عمار آورده اگر کتاب عمار اين جور باشد، انصافاً شناخت اين­که اين کدام کلام امام هم نيست انصافاً مشکل است دقت کرديد، يعنی تقطيعی را که ما الآن داريم انجام می­دهيم مثلاً همين حديث واحد پنج قطعه­اش کرديم برای اين­که آن متن اصلی که اگر مقابل ما باشد، آن وقت در کتاب حريز از اين سؤال و جواب­ها زياد است، حالا که من بعد هم يک مثال­های ديگر در تقطيع نقل می­کنم از اين سؤال و جواب­ها که احتمال می­دهيم اصلاً کلمات حريز باشد اين روايت بياوريد از عمارساباطی،

س: بحث مدرج را

0: 9: 1

اين بار هم که متعرضش شديم، مال تهذيب را

ج: می­دانم، نه می­دانم حالا بخوان نه می­خواهم نکته­اش را بمانحن فيه يعنی يک نوع تقطيعی که ما الآن انجام می­دهيم جدا می­کنيم آنها سابقين آمدند با دائره جدا کردند ما با شماره گذاری با روش کتاب هم آشنا می­شويم با روش کتاب، و ابهام­های که داشته يعنی ما به عبارت اخری، الآن اين کتاب­ها مجموع بودند اصحاب پراکنده­اش کردند ابواب مختلف حالا می­خواهيم دو مرتبه جمع بکنيم اين در مرحله جمع با مشکل رو به رو می­شويم، در اين مرحله اين تقطيع خيلی مؤثر است بخوانيد عبارت را کامل،

س: تهذيب جلد يک صفحه 284

ج: اين فقط مرحوم شيخ طوسی آورده

س: کتاب چه است؟

ج: کتاب الطهاره

س: بله

ج: تهذيب

س: بله، باب الطهارة من الاحداث، محمد ابن احمد ابن يحيي

ج: نوادر الحکمه

س: عن احمد ابن الحسن ابن علی الفضال

ج: محمد ابن احمد ابن يحيي عن ابن يحيي؟

س: محمد ابن احمد ابن يحيي عن احمد ابن يحيي

ج: غلط است اين ديگر،

س: عن احمد ابن الحسن ابن علی،

ج: قطعاً آن از احمد ابن حسن، احمد ابن يحيي نداريم اشتباه است

س: چاپ شده چاپی

ج: بله چاپش غلط است

س: نه، گاهی اين تايپ شما،

س: نه چاپی دارم می­خوانم

س: ای عکس می­خوانيد

س: بله،

س: عجب

ج: نه احمد ابن يحيي غلط است اين محمد ابن احمد ابن يحيي بوده البته احتمال دارد که محمد ابن يحيي عن محمد ابن احمد ابن يحيي احتمال دارد اين طوری باشد چون محمد ابن يحيي راوی معروف کتاب نوادر الحکمه است احتمال دارد يک کمی بعيد است چون در کافی با اين متن نيامده ايشان از محمد ابن يحيي غالباً توسط کافی نقل می­کند، بفرماييد حالا به هر حال واضح است که از کتاب نوادر الحکمه است حالا نسخه­ای

س: عن عمرو ابن سعيد عن مصدق ابن صدقه عن عمار ساباطی عن ابی عبدالله عليه السلام قال سئل عن الکوز او الاناء أ يکون قذراً

ج: تصادفاً دارد سُئِل يعنی من نبودم، خودش سؤال نکرده

س: و کم مرّه يغسل قال ثلاث مرات يصب فيه الماء

28: 11: 1

ثم يفرغ منه ذلک الماء

ج: يا يُفَرغ

س: ثم

ج: مشهور علمای ما اين را فتوای استحباب دادند بعضی­ هم گفتند نه واجب است، اناء را سه بار بشورند، به همين غير از اين هم نداريم منحصر به همين است، نه مطلقاً حتی آب کثير را هم گفتند

س: کثير را می­گويند

ج: کثير را هم گفتند به اين روايت عمده به، بله آقا ثلاث مرات فقط همين است در خصوص اناء در خصوص اناء نه بشقاب مثلاً اناء که، اناء هم بنابراين که اناء مايشرب فيه باشد مثل بشقاب و اينها اناء نباشد قيل که نه اناء شامل بشقاب هم می­شود و قيل و قيل الی آخره حالا ديگر وارد بحثش نشويم بفرماييد

س: و کل اناء بالذی ينزح

ج: ينزح

س: همه­اش به کوزه و اينها می­خورد

ج: کوزه می­خورد يا ليوان مثلاً يا همين استکان، اينها را اناء می­گويند بفرماييد

س: ثم يصب فيه ماء آخر فيحرک فيه ثم يطلق منه ذلک الماء ثم يصب فيه ماء الآخر فيحرک فيه ثم يفرغ منه و قد طهر و عن ماء شربت منه الدجاجه قال ان کان

ج: اصلاً عن ماء سئل يعنی يک سؤال جداگانه­ای است

س: نه دارد عکس می­کند اتفاقاً به همان مسئول عنه ديگر

ج: يعنی همان سؤال کرده دجاجه را

س: سئل يعنی رئاً

ج: رئاً دجاجه يعنی اصل کتاب اين جور بوده حالا ما اگر باشيم چه می­فهميم از اين متن؟

س: اين را قطعاً نمی­شود اين را جداش کرد،

ج: چرا ديگر سؤال ديگری است،

س: خب با واو عطف آورد،

ج: و سئل سؤال ديگر چسپانده بشه،

س: نه منظورم اين­که حديث را نمی­شود

ج: و سئل عن الدجاجه

س: دجاجه، ببخشيد عن ماء شربت منه الدجاجه قال ان کان فی منقارها قذر لم تتوضأ منه و لم تشرب و ان لم تعلم ان فی منقارها قذراً توضأ و اشرب و قال کل ما يؤکل لحمه فليتوضأ منه

ج: و قال روايت

31: 13: 1

يعنی متن کتاب اگر ما اين متن پيش ما باشد خيلی واقعاً مشکل است

س: يک سئل اعم از اين­که پيش امام بود يا نبوده؟

ج: ظاهرش که نبود،

س: نه ديگر سئل يعنی که من سؤال نکردم کس ديگر سؤال کرد

ج: خب حالا معلوم نيست که ايشان بوده، بهش گفتند از امام صادق اين جور پرسيدند اين جور جواب دادند بله بفرماييد و قال ببينيد

س: بله و اين­جا يک خرده اشکال متنی دارد،

ج: خب

س: ايشان فرموده و قال کل مايؤکل لحمه فليتوضأ منه و اشربه و عن ماء يشرف منه

س: و عن باز عطف است يعنی حتی يک کمی

ج: يعنی اين متن اصلاً جلو آدم قرار بگيرد چيز عجيبی است

س: در مورد يشرب منه

س: خب اين عمار است ديگر

ج: بازیٌ، نه اين خيلی حالا عجمه­اش روشن نيست اما اين خيلی عجيب است يعنی متن واحدی را يعنی اگر کتاب پيش ما بود شايد جور ديگر می­فهميدم اين مطلب خودش خيلی مهمی است بفرماييد آقا؟ باز بازی می­گويند بيشتر يعنی باز باز فارسی

س: باز چاپ شده بله، يشرب منه باز و سقو او عقاب قال کل شئ من الطير يتوضأ ممايشرب منه يا ممايشرب منه الا ان تری في منقاره دماً فان رأيت فی منقاره فلا تتوضأ منه و لاتشر

ج: مثلاً الا ان رأيت في، بعد فان رأيت اين ظاهراً تکرار است يعنی احتمالاً مدرج باشد اين قسمتش، جنبه

17: 15: 1

خود ما احتمال داديم عمارساباطی کتابش جمع بين فتوايش و روايت باشد مثل کتاب صدوق مثل کتاب کلينی نيست اين فان تشرب، دقت کرديد اين در حقيقت بيان آن کلام مجمل امام است، الا انت، تکرار است ديگر فان، دقت کرديد اين در شناخت متن ما اين بحث را می­خواهيم بگوييم اين از نظر فهرستی در شناخت متون خيلی تأثير می­کند، يعنی اين متنی که در اين­جا آمده به لحاظ متون و تقطيعش به لحاظ اين خيلی آن وقت مراد ما از تقطيع هم در اين­جا نه اين­که يعنی جدا بکنيم قسمت­هايش و بعد ببينيم آيا مدرج است مدرج نيست از کدام امام است؟ از کدام؟ کلام راوی است کلام خود حريز است اين نکات فنی­اش بيان بشود، اين راجع به اين قسمت تقطيع يکی دو مثال ديگر هم در تقطيع هست که بعد عرض می­کنم برسيم به مدرج چون بنا داريم يک کمی تند برويم که مطالب تمام بشود انشاءالله تعالی، اما انصافاً شناخت اين احاديث اصحاب و طريق اصحاب هم يک کار خيلی سنگينی است

س: اين طرحی که شما داديد هم خودش خيلی سخت است پياده­ کردنش است

ج: بله راست است و نه اين اگر يک گروهی باشند کار بکنند کارها،

س: می­خواهيد

ج: بله اما خب کارها را منظم بکند بعد ديگر نتيجه گيری راحت است چون رو اين ترتيب جمع نشده، نکات فنی باشد ديگر وقتی جمع شد بعد ديگر آشنا می­شوند الآن مشکلی، مثلاً فرض کنيد وسائل که بود، وسائل نبود، خب با ايشان مشکل بود تهذيب مراجعه کنند، کافی مقارنه بکنند، الآن با وسائل خيلی از مشکلات حل شد، باز جامع الاحاديث بيشتر حل شد، من می­خواهم اين را بگويم اين معلوم می­شود که بايد اين کار را ادامه داد حديث را سنداً حالا بحث­های سندی را هم بياييم مناسبتی به متن، و متناً بله؟

س: اختلاف مخطوطات را هم مهم نيست

ج: اختلاف مخطوطات را نياورند، اختلاف مخطوطات هم طرح ما اين است که وقتی به کامپيوتر می­دهد يک حديث را يک برنامه بهش بدهند که هرچه فيمابعد مثلاً يک دوره جامع الاحاديث می­خواهيم، يک نسخه جديدی از خصال آن نسخه خصال هم به کامپيوتر، خود کامپيوتر اين حديث را تقطيع کند هر حديث را جای خودش ببرد دقت کرديد مثلاً شما در صلات يک حديث از خصال است در زکات يک حديث متن جديد خصال يک نسخه خطی داديم بهش خود کامپيوتر روايت،

س:

47: 17: 1

ج: نه اين آسان است اين آسان است اين دقت کرديد چه شد خود اين متن يعنی وقتی شما نسخه خطی را داديد آن مقداری که از اين کتاب خصال در فقه هست يا در غير فقه، اين خودش بردارد جای آن بگذارد ديگر خودش جا به جا بکند به عنوان نسخه خطی او نسخه بدل جا به جا بکند، علی ای حال با امکاناتی که امروز پيدا شده خيلی راحت­تر می­شود اين کارها را انجام داد، با دقت­های بيشتری اصل مطلب ما الآن طرح­مان اين­که اصل مطلب روشن بشود بعد يک گروهی پيدا بشود تطبيق بکنند بعد ديگر اجتهاد آسان­تر می­شود يعنی خيلی­راحت­تر می­شود تصميم گرفت که آيا مدرج هست مدرج نيست؟ سند دارد متن چه بوده؟ اينها را بهش داد.